

مصاحبه با پال سونیزی

مر ترضی محیط

پیشگفتار کریستوفر فلیس بر مصاحبه با سونیزی

پال سونیزی، بنیانگذار مجله سانش ریویو - آثاری در زمینه اقتصاد تاریخ و تحلیل سیاسی از خود بر جای گذاشته که در سطح وسیعی شناخته شده هستند. سونیزی در سال ۱۹۶۰ در نیویورک به دنیا آمد پدر او مدیر یکی از بانک‌های والی ستریت بود. تحصیلات او در آکادمی فلیپ اکستر (Phillip Exeter) و دانشگاه هاروارد بود. در سیدبوری تشریح این دانشگاه (Harvard Crimsow) را به عهده داشت و در سال ۱۹۶۱ از آنجا فارغ التحصیل گردید. لوسال‌های ۲۲-۱۹۶۳ در دانشگاه اقتصاد لندن (London School of Economics) گرفتند.

در آنجا بود که با آثار مارکس آشنا شد و از آنجا برای اطمینان تحصیلات عالی در رشته اقتصاد به دانشگاه هاروارد برگشت. او دکترای خود را در سال ۱۹۶۷ دریافت کرد و تز او زیر عنوان «تخصیص و رقابت در تجارت ذغال انگلیس ۱۸۰۰-۱۸۵۰» در سال ۱۹۶۸ توسط انتشارات دانشگاه هاروارد به چاپ رسید. سونیزی به مدت سه سال در دانشگاه هاروارد اقتصاد تدریس می‌کرد و در سال ۱۹۶۲ - سال انتشار کتاب معروف او «تئوری تکامل سرمایه‌داری» - به بخش تحقیق و تحلیلی سازمان خدمات

استراتژیک در زمان جنگ دوم جهانی پیوست؛ نهادی که در واقع پیش درآمد سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) امریوزی بود. کار او در آن دوره سردبیری تشریحی و طبقه‌بندی شدای زیر عنوان «گزارش سیاسی اروپایی» بود و در سال ۱۹۶۵ به آمریکا برگشت و از آنجا که اطمینان داشت شغل دانشگاهی ثابتی به او نخواهد داد از کار خود در دانشگاه استعفا داد. در سال ۱۹۶۶ به بروج تحقیقاتی از شورای پژوهش‌های علوم اجتماعی دریافت کرد و در ایالت نیوهمپشایر سکتی گزید در آنجا بود که کتاب «سوسیالیسم» را نوشت (انتشارات مک گرا هیل ۱۹۶۹) کتاب‌های بعدی سونیزی همه توسط انتشارات مانتل ریو به چاپ رسید. او به همراه گروهبورن (Leo Huberman) و «سوسیالیسم کالبدشناسی یک انقلاب» (۱۹۶۰) و «سوسیالیسم انحصاری» را به اتفاق پال بارون (Paul Boran) و «دینامیک سرمایه آمریکا» (۱۹۷۰) «پایان نسبی» (۱۹۷۲)، «عمق‌گیری بحران در

سرمایه‌داری امریکه» (۱۹۸۰)، «کرد و لنتجار مالی» (۱۹۸۷) و «بحران برگشت ناپذیر» (۱۹۸۸) را به همراهی هری مک‌گاف، انتشارات مقالات و سخنرانی‌های او به شکل کتاب و با عنوان زیر انتشار یافتند: «زمان حال در مکتب تاریخ» (۱۹۸۳) «سرمایه‌داری مدون و رسالات دیگر» (۱۹۷۲) «جاسم» بعد انقلابی» (۱۹۸۰) و «چهار سخنرانی درباره مارکسیسم» (۱۹۸۱).

پرسش: بدون این که بتوجهی سوال خیلی ریز و دقیقی کرده باشیم، شما و لئو [گروهبورن] چگونه می‌توانستید سر این مایور باشید که یک مجله سوسیالیستی، در سال ۱۹۶۹، در آن شرایط بنیاد به جایی برسید؟ در آن زمان چیز زیر خط و فشار بود و داشت از هم می‌پاشید. مراسم سوگند و وفاداری این نظام] قبلاً به طور رسمی برقرار شده بود. متوجه هستید منظور چیست. زمان برای تأسیس یک مجله سوسیالیستی مستقل، زمان مناسب نبود.

سونیزی: شرایط به هیچ رو مساعد به نظر نمی‌رسید. این طور نیست؟ من و لئو احساس می‌کردیم که دیدگاه سوسیالیسم در حیات روشنفکری آمریکا یا میور می‌تواند به این شکل ناپدید گرفته شده و یا تحریف گردیده است. ما این فعالیت را نوعی کار دفاعی، یک فعالیت پشت جبهه تلقی می‌کردیم، اما فکر می‌کردیم که برای نوعی تفویض سنت‌های پیشین تفکر سوسیالیستی نوع مارکس در این کشور باید کاری کرد. ما - من و لئو و چند نفر دیگر - به هر حال نمی‌توانستیم دقیقاً چه کار باید کرد نمی‌توانیم بگوییم که به موفقیت این کار اطمینان داشتیم. امید به این موفقیت، اما، در ما وجود داشت. ما بر این باور بودیم که این کاری است ماندنی و قابل رشد و معلوم شد که حدس ما درست بوده است.

پرسش: اسم ماتسلی ریویو را چه طور انتخاب کردید؟

سونیزی: پس از آن که امکان این مسئله به وجود آمد که به دنبال عنوانی برای آن چه در فکر داشتیم بگردیم، زمانی طولانی صرف این کار کردیم. ما فهرستی از عناوین پیشنهادی داشتیم اما سرانجام به این نتیجه رسیدیم که تعصب بیشتری نشان دادن نسبت به مسائل از طریق سوسیالیست خواندن یا انقلابی خواندن مجله بی معنا خواهد بود. گرچه در زیر عنوان مجله قید کردیم که این «یک مجله سوسیالیستی مستقل» است.

پرسش: آیا به یاد می‌آوردید که [در آن موقع] لغت «مستقل» چه مفهومی را پراپیتان می‌وآند؟

سونیزی: مستقل از خط مشی سیاسی که دیگری به شما دیکته کند.

پرسش: رابطه شما با حزب کمونیست راگر چنین رابطهای وجود داشت - هنگام زندگی در کیمبرج (ماساچوست) چگونه بود؟

سونیزی: من هیچ رابطه‌ی رسمی با آن‌ها نداشتم. البته من اشتیاق زیادی در میان اعضای آن حزب داشتم، به ویژه گروهبورن هیکس. او مدتی به

عنوان یک عضو عالی حزب کمونیست در هاروارد تدریس می‌کرد. شمار بزرگی از مدرسینی که به اتحادیه معلمان پیوستند، یا عضو حزب کمونیست بودند و یا به آن نزدیک بودند این حزبه تنها جنبش واقعاً سازمان یافته آن زمان بود و از هر سازمان دیگر قدرتمندتر. بنابراین من افراد زیادی از آن‌ها را می‌شناختم، با آن‌ها کار می‌کردم و اختلافات فراوانی هم با آن‌ها داشتم. هیچگاه اما تمایلی به پیوستن به حزب داشتم، در درجه اول به علت جزم‌گیری از فرارطلبی آنان به مفهوم فکری و ذهنی آن من می‌دانستم که چنین جزم‌گیری و تمسب به معنای مرگ تفکر مستقل است. به خاطر عدم هنگامی که کتاب «تئوری تکامل سرمایه‌داری» را منتشر کردم، حزب کمونیست مستقل مانند تا مسکو نظر بدهد که آیا یا محتوای آن موفق است یا خیر. این مطلب می‌شد از موازید ظاهر ساخت. ایشان از نظر فکری نمی‌توانستند بر پای خود تصمیم بگیرند.

من قویاً طرفدار راهکارها (اناکتیک‌ها) و سیاست‌های جبهه‌ای - از جمله با حزب کمونیست - بودم و در مقاطعی و شرایطی نیز این حزب عامل اصلی در این کارها بود اما احساس من مانند بسیاری دیگر از روشنفکران چنین بود که مشکل عمده در سال‌های دهه ۱۹۶۰، مناسبت است و ما روزه ضد فاشیستی یک مسئولیت بود برای داشتن هرگونه نقشی در این مبارزه نیز می‌بایست با تمام آن‌هایی که در این صف بودند اتحاد و اختلاف به وجود آورد البته جنگ که آغاز شد هدف شکست فاشیسم در آلمان و ژاپن بود این مبارزات نه تنها تجربه‌های سیاسی بود بلکه اثری عمیق بر هستی فکری و ذهنی ما نیز داشت؛ اثری که از آن زمان تاکنون چیزی کاملاً شبیه آن وجود نداشته است. چه، امروز کوچک و متفرق است و از جهت خلاقیت فکری خیلی سرزنده نیست.

پرسش: گروه مانتل ریویو تجربه‌ی مشترک کار برای نهادهای وابسته به «نیو دیل» در سال‌های دهه ۱۹۳۰ را دارد. هر دو مکثاف به مقامات بالایی در این نهادهای ریویو در جنگ دوم جهانی با یوز بازرگانی آمریکا کار می‌کرد فکر می‌کنم شما هم مشغول انجام نوعی کار پیمانی برای ادارات مختلف آن بوده‌اید و یا حتی تدریس گزارشات برای آن‌ها تهیه می‌کردید؟

سونیزی: انجام چنین کارهایی هنگام تعطیلات تابستان در دورین سویدلی کاری بسیار غادی و معمول بود در مجموع من سه تا ستاندر در ولشکنتن به سر بردم به طور مثال در «حیات برنامیزی ملی» شرکت کردم - نهادی که بعدها «هیات برنامه‌ریزی منابع ملی» نام گرفت - و این زمانی بود که زیر نظر گاردینر - مینز (Gardiner Means) که دنبال افرادی برای انجام پژوهش می‌گشت - در مورد گروه‌های انحصاری مطالعه می‌کردم این کار در چه نهاد وابسته به «نیو دیل» در حال انجام بود. قسمت مسئولین این نهادها را آزاد گذاشته بودند که افرادی از بیرون، به مدت چند ماه و

گاهی بیشتر، از بیرون استخلاف کنند. فکر می‌کنم که تمام افراد شایسته و خوب دوران نیروی ملی، به نفع یا نفع‌اندازی آن در نظر نیامده بودند.

این، زمانی بود که تمام اقتصاددانان چپون، به طور فزاینده‌ای درگیر نوعی فعالیت سیاسی شده بودند. این فعالیت‌ها تا حدودی در سطح اقتصادی و تا حدی نیز در سطح اوضاع بین‌المللی یعنی جنبش ضدفاشیستی و ظهور هیتلر و غیره بود. ما همیشه این همه چیز را دقیقاً از نظر سنت مارکسیستی، به هم مربوط می‌نماییم. من یکی از اعضای گروه هفت نفره اقتصاددانان دانشگاه تافت و هاروارد بودم که با هم تحقیق می‌کردیم و نتیجه آن را به صورت کتاب کوچکی زیر عنوان «فرهنامه‌ی اقتصادی برای دموکراسی امریکای منتشر ساختیم. این، یک کار موفقیت‌آمیز بود و به مدت چندین هفته یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها در واشنگتن بود. در آن روزها مرزبندی میان طرفدارانی از نیچل در موضوع چپ و



اغز جنبش مارکسیستی کار مشکلی بود. من و چند نفر دیگر در آن موقع مواضع کاملاً چپ داشتیم اما به کارها دیگری به طور نسبی و همکاری با آنان اعتقاد داشتیم. ما تأکید خود را بر یک فرمولیستی که گروه طرفدار چپ «نیو دیل» را برپا نماند نمی‌گذاشتیم. طبق سمارهای آن روز واشنگتن اما، این نوع فعالیت، جناح چپ کیزی به شمار می‌رفت؛ گرایش که فزاینده‌تر خود کینز و آن‌چه بسیاری از کیزی‌های رسمی، حتی همین هانسن در آن پشتیبانی می‌کردند، می‌رفت.

وزارت کشاورزی یکی از تولیدکنندگان عمده افراد ادوکیال بود کسانی که با وجود ادوکیال بودن، اعلام مواضع تئوریک شدید نمی‌کردند. همه‌ی ایشان امید داشتند که «نیو دیل» به پیشرفت خود ادامه خواهد داد و از وضع فعلی فزاینده خواهد رفت. آن‌چه واشنگتن را آن روزها هیجان‌انگیزی می‌کرد همین مطلب بود و روزها و اطرافیان‌اش البته به میچرد ادوکیال تیندند. آنان نجات‌دهندگان سرمایه‌های

بودند ما همه کاملاً ساندلوح بودیم و حد و مرزهای محدود نیویورک را ترک نمی‌کردیم. به فکر می‌کنم بسیاری از افرادی که بعدها در گردانیدن مانشی ریویو مؤثر بودند یا در این مجله قلم می‌زدند، بعضی با اسم مستعار - از آن موقع در مجموعه با نجات‌دهندگان سرمایه‌های هزیمستی راحتی داشتند. [خنده]

پرسش: این مطلب به نظر من جالب است چرا که سیاست مانشی ریویو به ویژه در سال‌های دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ کاملاً انقلابی شده بود. اما با این همه به نظر می‌رسد هنوز گاه تقریباً نوعی علاقه نسبت به «نیو دیل» وجود دارد.

سومینوزی: بله. در مقایسه با اشتراک‌یوهای واقعاً موجود [حزب جمهوری خواه دموکرات] دلیل موجهی بر این مسئله وجود داشت اما حق با شماست در سراسر آن زمان هنوز ناپویری‌های زیادی وجود داشت. همه‌ی این‌ها بعداً تصحیح گردید. [در واقع] طرف مقابل آن‌ها را تصحیح کرد [خنده].

پرسش: بعضی‌ها انتقوری تکامل سرمایه‌داری، را که در سال ۱۹۳۳ توسط دانشگاه آکسفورد چاپ و منتشر گردید بهترین مقدمه بر تئوری اقتصادی مارکسیستی می‌دانند. جریان نشستن آن چگونه بود؟

سومینوزی: در اواسط دهه‌ی ۱۹۳۰ در دستیار یک دوره تدریس درباره اقتصاد سوسیالیستی شدم درست به خاطر نازم چه سالی. استاد کرسی این درس در آن موقع امولد میسون بود و من به مدت ۲۳ سال دستیار او بودم بعد که او از این کلاس‌ها خسته شد آن را به من محوّل کرد و این‌ها تبدیل به کلاس درس شد. حین تدریس در این کلاس‌ها متوجه شدم که منبع مناسبی برای مطالعه اقتصاد مارکسیستی وجود ندارد. من آغاز به تکامل دادن کلاس‌های درس خود کردم و این کار در عرض ۲۵ سال به نخستین پیش‌نویس کتاب «تئوری تکامل سرمایه‌داری» تبدیل شد. کتاب فکر می‌کنم در نوامبر ۱۹۳۳ به چاپ رسید. دو سه هفته بعد، من وارد ارتش شدم. فکر می‌کنم نسخه اول از زیر چاپ بیرون آمده بود که به ارتش رفت. من آن را تجدید چاپ نکردم، در حالی که این کار می‌توانست آن را سرزنده‌تر و تازه‌تر نگهدارد. من علاقه به تغییر هیچ نوشته‌ی ندارم. به این مفهوم من کاملاً با شوپتر هم عقیده‌ام که یک بار گفته بود کتاب مثل یک بچه است. وقت از منزل بیرون رفت دیگر نمی‌شود صریح سر او گذاشت. کتاب زندگی مستقل و مریخا به خود را پیدا می‌کند. اما تا همین امروز، اگر مطلبی بخواند قدمه‌ای برای تدریس اقتصاد مارکسیستی تدارک بسید چیز زیادی در این زمینه نمی‌تواند پیدا کند. بنابراین شاید هنوز از این کتاب برای این منظور استفاده می‌شود.

پرسش: آیا احساس راحتی می‌کنید بگویید حین جنگ دوم جهانی هنگامی که در اداره خدمات استراتژیک (SSA) کار می‌کردید نوع فعالیت‌ها چه بود؟

سومینوزی: در واقع شاید آن را جدی بگویم. [خنده] بخش پژوهش و تحلیل نظامی خدمات استراتژیک در واقع موسسه‌ای خودگردان بود. آن‌ها در انگلیس و بعد در اروپای قاره‌ای، اقدام می‌دادیم از سوی واشنگتن تعیین نمی‌شد. ما در لندن سمینارهای کوچکی داشتیم. راجع به این‌ها که جنگ چگونه باید پایان یابد، در حالی که ما قمار بود. مطالب اطلاعاتی را ارزیابی کنیم. ما تا حدودی این کار را می‌کردیم اما باید اذعان کنیم که به کل مطالب اطلاعاتی بیش از حد بها داده شده بود. من کار اطلاعاتی با هیچ یک از این مسائل نداشتیم. این واقعیت که آن‌ها نیاز به کسی داشتند که در اداره خدمات استراتژیک، بتواند شیوه تفکر انگلیسی‌ها در دوران پس از جنگ را تعقیب و بررسی کند. عین این بود که از دید آن‌ها [ادوات جهانی] بزرگترین مانع برای سروا تجارت آزاد جهانی عبارت از امریکایی‌گنگیس بود. باید به خاطر داشت که امریکا هیچگاه این مسئله را از نظر دور نمی‌داشت که اهمیت و معنای جنگ از نظر منابع خودش چیست. امریکا می‌خواست در سطح جهانی به عنوان قدرتمندترین گروه از این جنگ بیرون آید و خواهان جهانی بود که در راستای منابع و ایدئولوژی خودش سازمان یابد؛ جهان با تجارت آزاد بیشتر، جهانی که در آن قدرت ایالات متحده قادر به نفوذ و فعالیت، در همه‌ی جای جهان در بالاترین حد باشد. جنگ البته در برابر بلوک نازی - روسی بود. اما امپریالیستی انگلیسی نیز می‌بایست از میان برداشته می‌شد. انگلیس در آن زمان هنوز به عنوان قدرت دوم جهانی یا بر قدرت دیگر، به شمار می‌آمد. در آن زمان البته هنوز مسئله راکتین اتحاد شوروی مطرح نبود چرا که متحد ما در جنگ بود.

بدین ترتیب من به مدت دو سال، از اواخر سال ۱۹۳۲ تا بعد از پیاده شدن نیرو در قاره اروپا در سال ۱۹۴۳ در لندن بودم. در تابستان ۱۹۳۲ به پاریس رفتم و روز پیروزی اروپا (V-E Day) در آن‌جا بودم و قبل از بازگشت به امریکا در تابستان ۱۹۳۲ مدت کوتاهی به آلمان رفتم. در اواخر اقامت من، اما، اداره خدمات استراتژیک به آن‌چه تا آن بقی ماند بود، داشت راجع به اتحاد شوروی تحقیق می‌کرد. در این هنگام سمت‌گیری ایالات متحده عوض شده بود و آن عده‌ای که ما که نمی‌خواستیم سمت بگیریم، خود را عوض کنیم. کاری که لمان می‌خواست انجام می‌دادیم، به جز با ایدئولوژی خوب و مفید کاری به امور دیگر نداشتیم.

پرسش: بعد از جنگ شما تصمیم گرفتید به دانشگاه هاروارد برنگردید و چند دوره تحقیقاتی به دست آوردید و در تیه‌پاشی‌های زندگی می‌کردید و مطالعه می‌کردید و می‌نوشتید. نتیجه این مطالعات کتابی بود زیر عنوان «سوسیالیسم» که در ۱۹۴۶ چاپ شد.

سومینوزی: این کتاب به هیچ‌وجه موفق نبود زیرا در آن خردش نمی‌آید. بعدها هیچ‌گاه آن را بازبینی و باب روز نکردم و از تجدید چاپ آن هم

خودناری کرده زیرا مطالبی در آن وجود داشت که از آن‌ها راضی نبودم و تجدید نظر در آن تغییرات فراوانی می‌شد.

پرسش: چه چیزهایی موجب ناخشنودی سوسیولیزی می‌شد؟

مسئول: من دیدگاه سادمانگاران را نمی‌پسندم و سوسیالیسم و برنامه ریزی سوسیالیستی در آن ابتداء کرده، دیدگاهی که بعدها واقعا از آن راضی نبودم فکر کردم سادمانگاران، بیش از حد خشک و زانوده‌ی نوعی تفکر در مورد برنامه ریزی بود که مشکلات آن را بیش از اندازه ساده می‌انگاشت. کتاب خیلی خوب نیست، اگرچه فکر نمی‌کنم کتاب بدی هم باشد.

پرسش: آیا ناخشنودی شما از این کتاب بازتاب تغییر موضع شما نسبت به آن موقع است؟

مسئول: بله اینطور فکر می‌کنم. مارکسیست شدن من از همان آغاز، فراموشی طولانی از آموزش‌ده یادگیری بود برای رها شدن از فرمول‌ها و احکام سادمانگاران، پس آن که هرگز آن تفکار را واقعا رد نمی‌یافت فکر نمی‌موانم که گرفته بودم، به رغم آن که سادمانگاران به پیش از حد جزوم‌گرایان بودند، غلبا بودند. این تفکار و مواضع نیاز به پالایش داشتند تا بر عمق پیچیدگی‌های مسائل به آگاهی بیشتری دست یابند ایده‌های تغییر انقلابی، پیش از حد سادمانگاران بودند. البته این مطلب را از مطالعه ادبیاتی که از جهت ترک فرآیندهای تاریخی بسیار قانع کننده یافتیم، یاد گرفتیم. و به نیروهایی سکون و ایمنی و سنگینی بازمانده سنت‌ها و نهادهای تاریخی و مشکلاتی که سر راه تغییر مردم برای پذیرش اوضاع و شرایط جدید وجود دارد که می‌باید می‌دانند. باید بگویم که پیشین من از فرآیند تاریخی قانع همه‌ی این عوامل بودم و چنان پیشی تا حد زیادی چارچوب فکری کتاب سوسیالیسم را تشکیل می‌داد که جهت آن چه نبود این دیدگاه و پیشین اما به نظر من اینستگاه سر راهی برای ترک ظریف تر و پیچیده تر فرآیندهای انقلابی بود می‌توان گفت این مسئله یکی از درون ماه‌های عمده تکامل فکری من در طول این مدت بوده است.

پرسش: پس از جنگ شما می‌بایست تصمیم می‌گرفتید آیا کار دانشگاهی خواهید کرد یا غیر و شما تصمیم دوم را گرفتید. آیا این که شما می‌توانستید بدون کار کردن برای حقوق زندگی کنید و به فعالیت خود ادامه دهید، آزادی فرآیندی به شما می‌داد؟

مسئول: من همیشه تأکید داشته‌ام که در این فرهنگ برای یک روشنفکر، بدون داشتن یک درآمد مستقل یا یک شغل آکادمیک مطمئن، بسیار مشکل خواهد بود بتواند روشنفکری چه به مفهوم واقعی آن باقی بماند و در حال حاضر به دلایل و جهات هر چه بیشتری روشنفکر چه مانند بنیون یک درآمد مستقل به طور فرآیندهای مشکل شده

است چرا که شکستن موانع آکادمیک و به دست آوردن یک شغل مطمئن دانشگاهی به تعاقب مشکل است. شما که می‌توانید، نیازی نیست من آن را به شما بگویم. [گریستنش] خود با داشتن بالاترین مدارک دانشگاهی نتوانست این مواضع را بشکند. همه این مسئله را می‌دانند. بنابراین روشنفکر چه مستقل مانند و لژ آن به عنوان یک شغل استفاده کردن نیاز به خوش شانس و ویژگی دارد احساس من همیشه این بوده است که اشخاصی که کار خود را به عنوان یک یادگال آغاز می‌کنند و به راستی مصمم هستند درازگال بمانند هنگامی که در معرض فشارهای حقیقی تنهایی واقعی قرار می‌گیرند، پس از مدتی در می‌یابند که این فشارها، آنان را از جهات متعددی در وضعیت بسیار دشوار و ناممکن قرار می‌دهد و بنابراین راهی را دنبال می‌کنند که فرصت‌های ممکن آن‌ها را به سوی می‌کشاند و طول نمی‌کشد که ایده‌ها، ارزش‌ها، معیارهای سیاسی و اولویت‌های خود را با امکان‌ها واقعا موجود تطبیق می‌دهد اگر من یک درآمد مستقل نداشته‌ام هیچ بهیمن نبود همین راه را دنبال کنم. نمی‌توانم ادعا کنم که من نوعی قهرمان هستم، تنها دلیلی که بعضی‌ها را ملات می‌کنم اینست که آنان از راه خود برگشتند، به دشمن پیوستند و به خاطر حفظ شغل خود به دوستان و همکاران خود خیانت کردند. این کار به نظرم نفرت‌انگیز است. اما از این که به صورت فعلی‌چین چپ باقی نماندند، این احساس را در خود ندارم که به راستی از آن‌ها انتقاد کنم. این مطلب را خیلی خوب درک می‌کنم.

مشکل اصلی، فرهنگ ماست. این فرهنگ به مفهومی که در گفتن سیاسی رایج به کار می‌رود تعاقب‌گرا و استبدادی نیست. اما به مفهومی بسیار عمیق تر، به طور وحشتناکی تعاقب‌گرا و استبدادی است. در چارچوب این فرهنگ شما نمی‌توانید هم صورت انسانی با فکر مستقل باقی بمانید [خودتان] و هم به‌تازید به حیات روزمره خود ادامه دهید. وسائلی که [گروندگان این نظام] برای حفظ کنترل اوضاع و حذف افرادی که از آن تبعیت نمی‌کنند در دست دارند، وسائلی است بسیار ظریف اما به غایت مؤثر. بسیار مؤثر. من هیچ نوع پژوهش واقعا خوب در این زمینه ندیده‌ام، اگرچه نگاه به تکه پاره‌هایی از این نوع تحقیق برمی‌خوریم.

پرسش: این واقعیت را به طور فرآیندی در میان مردم می‌توانید مشاهده کنید. سوسیولیزی: بله درست است. پرسش: هنگامی که در دوران پس از جنگ به فکر بنیانگذاری مانش ریپرفونداید، درس‌هایی که از تجربه خود در احزاب ترقی‌خواه (Progressive Party) در سال ۱۹۴۸ فرا گرفته بودید چه اندازه مؤثر بود؟

مسئول: ما واقعا فکر نمی‌کردیم که احزاب ترقی‌خواه در نهایت انقلابی نخواهند بود. ما در ابتدا امیدهایی به این حزب داشتیم اما بعداً مسلم شد که کارش به جایی نخواهد رسید. من فکر

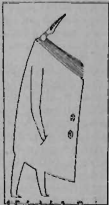
نمی‌کنم که در مورد کاندیداتوری ما یک واکس دچار هیچ خوش‌خیالی بودیم. تصور من این بود که شرکت در آن فعالیت تجربه آموزش مفیدی است و از این طریق می‌توان به مردم فرصت داد مسائل و مشکلات واقعی روز را مورد بحث قرار دهند. کسانی بودند که فکر می‌کردند احزاب ترقی‌خواه را پس از انتخابات ۱۹۴۸ می‌توان گفت داشت تا به کارش ادامه دهد. من هرگز چنین فکر نمی‌کردم. برداشتن من این بود که این یک فرصت تک و استثنایی است و در عمل هم همین‌طور شد. و البته این، مسئله بسیار مشکلی در روابط متقابل میان واکس و حزب کمونیست بود نه من و نه تئو هرگز عضو حزب کمونیست نبودیم و حتی خیالی پیوستن به آن را در سر نپوراندیم. ما کاملاً حاضر بودیم به اتفاق حزب کمونیست در کمیته گرداننده انتخابات شرکت کنیم، اما هیچ‌گونه رابطه ملموسی با آن‌ها نداشتیم.

پرسش: با در نظر گرفتن تاریخ جنبه مردمی و جنبش کارگری دهه ۱۹۳۰، جنبه مردمی دوم و انقلاب قیودیل ۱۹۳۰ و عمق نفوذی که به نظر می‌رسد ایدئولوژی جنبه مردمی در جنبش سوده‌ی مردم داشت، من هیچ‌گاه نتوانستم بفهمم چه شد که همه این‌ها میان سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹ به این سرعت از هم فرو پاشید؟

مسئول: منظور من اینست که هیئت حاکمه‌ی این کشور در اثر نبودن به نژاده درآمد بود برداشت اساسی این بود که پس از جنگ ما به همان وضع سال‌های پیش [دهه ۱۹۳۰] بر خواهیم گشت. در عین حال سنت با جنبش مربوط به نبودن و انقلاب یا هرچه استمرار را بنگارید هم و چید دارد که آماده است فعالیت خود را از آن جدا کند. پس از سال‌های دهه ۱۹۳۰ قطع کرده بود دیدار سوسیولیزی این یک خوش‌خیالی بود. چودچ این فکر اما نتها در میان آنان که درگیر این انقلاب و جنبش بودند یک واقعیت بود بن که برای حیات حاکمه نیز که از خطر تجدید فعالیت یک انقلاب رادیکال، پس از قطع نبودن توسط جنگ هراسناک بود نیز مسئله‌ی واقعی بود مدت کوتاهی پس از جنگ نوعی طرح‌ریزی آگاهانه برای تلاش می‌باشاند این انقلابی است. انقلابی که از آن هراس داشتند، وجود داشتند، پیامدهای این طرح برای آینده جنبش مصیبت‌بار بود جنگ سرد کم‌کار تیم و شکار چه‌ها به ضرورت شکاف آنهاختن و تکه پاره کردن همه‌ی بی‌مانده‌های جنبش سال‌های دهه ۱۹۳۰ مربوط بود و بخش بسیار مهمی از آن تاریخ تنگ‌نار سال‌های میان ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۴ یا ۱۹۵۷ را تشکیل می‌داد تازه در سال ۱۹۵۷ به بعد باید که برخی از زخم‌های دیوه کم‌کار تیم آغاز به التیام یافتن کرد پرسش: مقاله آلبرت لانتشتن در اولین شماره مجله از طریق آتو نتیان (Otto Nathan) به دست آمد. با لوجونه آشنا شدید؟ چه بر سر او رفت؟

مسئول: خوب این داستان قدری پیچیده است. آتو مدت‌ها دوست تئو بود در عین حال دوست

تزدیک ابرت نشستن و کمک حال لو هم بود لو فر
 بنیانگذاران اولیه مائشی ریویو نیز بعد تفصیل آن چه
 روی داد خیلی مشکوک است. لو نمی خواست به عنوان
 یکی از بنیانگذاران محض معرفی و شناخته شود
 می نوشتند در آن روزها اعلام این که شما یک
 سوسیالیست هستید چیز بسیار حساس بود. او یک
 سوسیالیست بود. لو یک بناحدهی آلمانی در این
 کشور بود و سال های سال نیز عضو حزب سوسیالیست
 دموکرات آلمان بود. من اطلاع ندارم او چگونه با
 نشستن آشنایی برقرار کرده بود یا رابطه آن ها در
 آلمان چگونه بود در آن زمان. او از دوستان نزدیک
 نشستن بود و لو کسی بود که تویب نوشتن این مقاله
 توسط نشستن را داد البته ما در فکر انتشار یک
 سلسه مقاله زیر عنوان «چرا» من یک سوسیالیست
 هستم» بودیم. اما او [نشستن] این عنوان و انتخاب
 نکرد. او عنوان «چرا سوسیالیسم» را برگزید. من فکر
 نمی کنم اختلاف بزرگی میان آن لو باشد اما او
 فرمول بندی مورد او ترجیح داد.



پرومشن: آیا این مقاله اشکارترین اعلام
 نشستن مبنی بر سوسیالیست - بودن است؟
 سومیوزی: واقعا نمی دانم. من فکر می کنم
 احتمالاً به همان اندازه روشن بود که در هر جای دیگر
 می توانست باشد. لو در این نوشته نمی گوید «من
 یک سوسیالیست هستم». اما مطمئناً به نفع
 سوسیالیسم استدلال می کند و من فکر می کنم هنوز
 هم یک نوشته خیلی خوب است. ما بعدها بار آن را
 چاپ کردیم. نه واقعا بعدها بارها بارها -
 [خنده]
 پرومشن: یادش هست تیراز شماره اول چند
 تا بود؟
 سومیوزی: نه به یاد ندارم اما تعداد آن خیلی
 کوچک بود. بیش از ۵۰۰ تا نباید بوده باشد. یکی از
 اولین سوسیالیست های مائشی ریویو عبارت از سر
 مقالعی درباره جنگ کره بود. این مقاله در تابستان
 ۱۹۵۰ به چاپ رسید. هنگام حمله از شمال می کردیم

حمله از شمال. اما فکر می کنم در اثر تحریکات
 سنگ مان ری در جنوب بود که بعد شمال نیز در دم
 آن افتاد. این تفسیر من پس از وقوع جنگ بود. آن
 موقع یاختر ماه ژوئن [۱۹۵۰] بود و تا ماه سپتامبر
 نمی نوشته هیچ مطلبی در این زمینه منتشر کنیم.
 ما پیش نویس این مقاله را برای شعاعی فرستادیم:
 تحلیلی از وضعیت کره و منشاء جنگ. شمار کسانی که
 این مقاله برایمان فرستاده شد خیلی توجیه بود. شاید
 ده هزار نفر. سطح بحث به نسبت آن زمان به نظر من
 تفسیر خیلی پیشرفته ای از وضعیت بود. به این علت
 که متخصص امور کره بودیم. قبل که اصول کلی
 مارکسیستی برای تفسیر یک موقعیت عام به علاوه
 آن چه راژر یکی دو کتاب خوب که در آن زمان رایج به
 کره انتشار یافته بود یاد گرفته بودیم به کار گرفته
 بودیم. از این مقاله استقبال خیلی شد و احتمالاً
 موجب از مشتربین جدید در آن زمان به دنبال آورد
 پرومشن: حال که صحبت از جنگ کره است.
 تیراز نشریات مائشی ریویو یا چاپ کتاب
 ای.ف.استون (I.F.Stone) زیر عنوان «تاریخ
 پنهانی جنگ کره» در سال ۱۹۵۲ صورت گرفت.

پیش از آن چه انتشار آقای استون را می شناخید؟
 سومیوزی: او را خیلی خوب می شناختم. ما
 خیلی به او نزدیک بودیم. نه بر پایه روابط شخصی
 بل که در ارتباط با مسائل مختلف همدیگر را
 می شناخیم. لو نیز همان ابتدا از پشتیبانان مائشی
 ریویو نیز بود.
 داستان به این تویب است که من هنوز در
 نیویورک مشاوری زندگی می کردم و هر ماه به نیویورک
 می آمدم و ترذکو و همسرش در آپارتمان آن جا واقع
 در خیابان بارو نقلت می کردم. معمولاً دو سه روز
 آن جا می ماندم و در این فاصله شماره ماه آینده مجله
 را آماده می کردیم و دو لایتن کار هیورس می آمد
 [مقاله] مجله را نیز در همین موقع می نوشتیم.
 ایرو روزی، من و لئو تصمیم گرفتیم برای هیورس
 بیرون برویم و بر آن شدیم نهار را در پارک مرکزی
 نیویورک صرف کنیم. در پارک محلی بود. فکر
 می کنم در ضلع غربی آن - که می شد در آن جا
 ماندوینج گرفت. ما در آن جا نشستیم بزمیم و دانشم
 از اوقات عالمتاب. لذت می بردیم و رایج به مسائل
 مختلف بحث می کردیم که در میان حیزت سرتزته
 ایرو استونی در کنار ما ظاهر شد. او آمد و بقل ما
 نشست و بلافاصله آغاز به گفتن داستان «تاریخ
 پنهانی جنگ کره» کرد و وقایعی که در آن هنگام روج
 ما از آن خبر نداشتیم. و لایتنی بود گفتگوش. او حتا
 چاپ آن پیشنهاد کرد. اما هیچکس حاضر نبود حتا دست
 به آن بزند. دست لو [برای چاپ کتاب] به هیچ جا بند
 نشده بود. مطالب کتاب در آن زمان یک سده حساس
 بود و شمار زیادی از انتشارات دست رد به سینه او زده
 بودند. به خاطر دارم که من موقع او یک کارتیسم
 بود هرچه او بیشتر صحبت می کرد ما بیشتر مشتبه
 می شدیم. بالاخره به او گفتیم «تیب می توپیم به
 نوشته نگاه می بیندازیم»

لو گفت: البته، من را به منتزاتن خواهیم فرستاده
 فکر می کنم ساعت ۲ بعد از ظهر بود که فرستاده لو
 دستوشه را به منزل هیورس ها آورد دست نوشته را
 با رایج قایدو شروع به خواندن کردیم. تمام ساعات
 شب به خواندن ادامه شدیم و اثر مطالب آن سهوت
 شدیم و فکر کردیم یک آتو روزنامه نگاری عالی
 است. ما می توانیم تصحیح کردیم که چنین آو کسی را
 برای چاپ آن پیدا نکرده دست به چاپ آن زیمیم.

پرومشن: یال باارون را یکی ملاقات کردید؟
 سومیوزی: یال باارون را در سال ۱۹۴۶
 ملاقات کردم. او با نامه سفارش از اسکار لاتکه به
 دانشگاه وارد آمد. اسکار لاتکه را طی سال های
 طولانی خوب می شناختم. اسکار لاتکه مسئول بود
 باارون از جهت ایستایی بودن به او مربوط می شد
 برای آستن به امریکا مامعی از لو به همراه آورده بود
 آن موقع من در کتابخانه دانشگاه مشغول مطالعه
 بودم. قفسه های کتاب را رها کردم و با او به صحبت
 نشتم. بلافاصله همدیگر را دریافتیم. ما به طوری
 عالی با هم در توافق بودیم و تقریباً در تمام مورد
 تمام مسائل متوریک اتفاق نظر داشتیم.

پرومشن: هنگامی که مائشی ریویو تأسیس
 کردید و او در دانشگاه استنفورد مشغول بود. آیا به
 نظر شما او به نوعی سردبیر سوم مجله بود؟
 سومیوزی: لو هیچگاه سردبیر مجله نبود اما در
 ابتدای کار خیلی به ما نزدیک بود. همان طور که گفتیم
 تنها دو راه وجود داشت: یا می توانستی یک شغل
 دانشگاهی مطمئن داشته باشی، یا یک درآمد
 مستقل. او یک شغل دانشگاهی مطمئن داشت و
 بهای گزینی نیز برش آن بر داشت. بسیاری تر نظرد
 دانشگاهی کاری که لو می کرد نمی کنند. حقیقاً لو در
 فهرست حقوق بگیران دانشگاه همین به
 پائین ترین جا قرار داشت. نام به لو مأموریت ها و
 وظائف اضافی محول می کردند. قسماً آن ها پلکار
 کردن او به استناد بود چرا که هر وقت کسی آن ها
 بود اگرچه در آوج یک کار تیسم فشار روی رئیس
 دانشگاه [برای اخراج او] وحشتناک بود. اما آسان
 هیچگاه از نقض کامل اصول ایوانی های آکادمیک
 پیش نرفتند. یال باارون نمونه کاملی از آن افراد بود که
 به چیزی بیش از دانشگاه استنفورد نیاز داشت چرا
 که گروه همیشه معدودی افراد چپ در این دانشگاه
 وجود داشت که لو می توانست به شغلی سازنده و با
 خیالی راحت با آن متنحیو باشد اما او همیشه در
 آن جا به شدت احساس آزادی می کرد و دلائل این
 احساس نیز فراوان بود. لو نیاز به چیزی مانند قضا و
 کمک های نهادی مائشی ریویو نداشت. آیمن. در
 مورد تمام ماه ها که در اطراف مائشی ریویو جمع
 بودیم، یعنی شمار کوچکی که آن جا بودند، مشفق
 می کرد. آسان نیاز به چیزی بیش از یک وسیله
 معیشتی سنتی صرف نبود. نیازی به نوعی گاز و
 زندگی جسمی (Community) نیز نداشت.
 مائشی ریویو نیز فیضا باارونی من و دیگران. اشتاتانو
 پرمون بود. آو هرگز ماندو و هری بریورس - به وجود
 آورد مائشی ریویو وسیله و ابزاری برای حفظ نسوس

موضوع بود. مجله، نویسی محفل جمعی در رابطه با خود به وجود آورده شد. به این که مجله هرگز پولی عاید کسی کرده باشد. ما تا چارچوب بودیم به طور مستقل زندگی خود را تأمین کنیم. با این همه مجله نوعی نهاد بود نمی‌باشد. دقیقاً آن را چه نامند.

پرسش: هری مگنای مدت‌ها پیش از آن که به مجله بپیوندد چاره نوسکانان مجله بود؟
سومینوی: آری. اوم. بی. در همان ابتدای کار، کمپینتر از من او را می‌شناخت. آن دو دوست نزدیک بودند. خط فکری او کاملاً با مجله در یک راستا بود اگر او و کمپینتر مجله بودند فکر نمی‌کنم هیچ مشکلی بر سر توافق فکری آن‌ها می‌توانست وجود داشته باشد. مسئله تا حدودی توافق بر سر داشتن عدم توافقی، وادامه‌ای کار به این صورت پرسش: آیا موردی بوده است که شما و هری مگنای اختلاف بنیانی با هم داشته باشید؟

سومینوی: حتا یک مورد را هم نمی‌توانم به یاد بیاورم ما بر سر فرمول‌بندی مطالب اختلاف داشته‌ایم و بیشتر من مطالب او را و برعکس می‌کنم تا او مطالب مرا. گاه موضوع صرفاً بر سر این است که آیا فلان شیوه بیان خوب است یا نه. فکر نمی‌کنم هیچ‌گاه عدم توافق واقعاً بنیانی میان ما وجود داشته باشد.

پرسش: بنا به ارزیابی شما آیا مائستی ریویو تنویک شخصی در زمینه تئوری مارکسیستی افا کرده است؟

سومینوی: شیوه‌ی برخورد مائستی ریویو بر خوددار از روحیه و طبع مارکس بوده است. اعتقادی نه اصلاح طلب و نه تجدیدطلب - و در عین حال غیر بزرگوار و غیریناگره بر پایه‌ی این فکر که مارکس آخرین کلام را در مورد همه چیز یا حتا هیچ چیز نگفته است.

ما به این تشخیص رسیدیم که در حد سال پس از مارکس انواع دیدهای جدید ظاهر گشته است و با پیش مارکس نه با تغییر ذهنی از او، باید به آن‌ها پرداخت. این [روحیه] به نظر من، نخستین و به نوعی بهترین، خصمه این گرایش است. در درون مارکسیسم ایالات متحده و بین‌المللی شکافی وجود دارد بین آنانی که می‌خواهند تقریباً هر آن چه در دیدگاه مارکس اساسی و ارزشمند است دور بپزند - مانند اصیت محوری دید طبقاتی، تئوری اوش بر پایه کار و نتایج منطقی آن - و قطب مقابل آن که می‌خواهد [از من] همه چیز را در کتاب «کاپیتال» جستجو کند؛ شکاف میان تجدید نظرطلبان واقع‌گرای که خیال دور ریختن همه چیز و تغییر همه چیز را دارند و آنان که هیچ چیز را نمی‌خواهند عوض کنند ما در واقع میان این دو قطب قرار داشتیم به این معنا که می‌خواستیم روش‌شناسی اساسی و محوری، پیش و خیمه دیدگاه مارکس را حفظ کنیم اما نه به روشی بنیادگرا و بزرگوار.

چنین روشی منجر به تکامل ایده‌های جدید مختلفی برای دست و پنجه نرم کردن با تغییراتی گردید که ویژگی فن اخیر را تشکیل می‌داد و پشه‌ی

سپاری از این ایده‌ها البته برمی‌گردد به زمان‌های خیلی گذشته. منظوم موضوع سرمایه‌های انحصار و تمام آن چیزهایی است که با هیلنر دینک در سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ آغاز گردید و البته در نوشته‌های این نیز می‌توان یافت. این مطالب واقعاً هرگز یک چندین نیست. بنیادگرایان اما، به ویژه در دوره استالین، سعی می‌کنند هیچ تفسیری در دیدگاه‌های اصلی و اولیه بدهند. نمی‌خواستند هیچ چیز را که در این متون مقدس یافت نمی‌شد به وجود آورند. در کتاب «تئوری تکامل سرمایه‌داری» دست کم طرح کلی اکثر این دورنمایه‌ها، به همه‌ی آن‌ها، را می‌توان یافت. برخوردی تازه و باب‌ویژه نه چندین به مسائل مربوطه به چرخه (سبک) اقتصادی، رکود موع طولانی، کم‌مسئله شیوه رفتار سرمایه‌داران از نظر اقتصاد کلان، فرایند تسلیت و غیره و دیدگاه‌های جدید در مورد فرایند انباشت بود که سپس تحولات انحصاری و سرمایه‌های مالی شرکت‌های فراملیتی را که در آستانه قرن بیستم آغاز شده بود در این تئوری‌ها اندام می‌کرد این تحولات به طور کلی از سوی بنیادگرایان انکار می‌گردد آنان ادعا می‌کنند. این واقعیتی که از زمان مارکس تا حال انحصارات عظیم جای مؤسسات کوچک را گرفته، هیچ تفسیر واقعی در وضعیت به وجود نیامده و همه چیز به شکل اولیه آن باقی مانده است و همه چیز را می‌شود در آنجا پیدا کرد و رقابت اشکال متفاوتی پیدا کرده است اما درست همان اثرات را دارد.

نظر ما این نبود و فکر می‌کنم آن نظر به طور فرایند‌های دیگر نظر استاندارد و غالب در میان مارکسیست‌ها نیست.

دورنمایه دوم عبارت از گام نخست و اساسی پستال باارون در مورد رابطه‌های میان بخش‌های پیشرفته و عقب‌مانده‌ی جهان سرمایه‌داری است. این تئوری که سرمایه‌داری از طریق ایجاد یک نظام همگن و یکدست نظیر کشورهای پیشرفته یا کشورهای پیشرفته‌ی شرقی سرمایه‌داری گسترش پیدا نمی‌کند بلکه بر عکس نظام جهانی قطب‌بندی شده‌ی میان بخش پیشرفته از یک سو و بخش عقب‌مانده از سوی دیگر به وجود می‌آورد، به‌طور کلی که این دو بخش به‌طور دیالکتیکی و متغایلاً به هم وابسته، در مجموع یک نظام به وجود می‌آورند. این دو بخش اما نه تنها بخش‌های همگن این نظام نیستند بلکه هیچ‌گاه به صورت همگن در نخواهد آمد. این دیدگاه، که به پیش به‌طور مستقیم منجر به تفسیر این واقعیت تاریخی می‌گردد که از جنگ دوم جهانی به این سو انقلابات نه در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری بلکه در بخش‌های کمتر پیشرفته یا کشورهای عقب‌مانده صورت گرفته است. انقلاب روسیه نوشی ستادی یا جلوطار این انقلابات بود اما کاملاً به این شکل تفسیر نشد. از آن پس با چنان نوشته‌هایی از مارکس در یکسو که دهه‌ی اخیر، نشان داده شد که خود نیز آغاز به فکر کردن در راستای رابطه‌ی دیالکتیکی میان کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده کرده‌اند.

پس از آن تأکید هری مگنای روی امپریالیسم بود چیزی که رابطه‌ی خیلی نزدیکی با پژوهش‌های پستال باارون و تحقیقاتی داشت که در مورد سرمایه‌های انحصاری و فرایند‌های انباشت کرده بود. در حالی که او مسئله را در یک چارچوب و متن قرار می‌داد و آن را در مورد تاریخ جنگ دوم جهانی و دوران پس از جنگ نیز به کار می‌گرفته. کتاب «انحصار امپریالیسم» نوشی جمع‌بندی از بسیاری تحولات جدید است: هم تحولات تجاری و هم تنویک که به صورت یک کل به هم پیوسته و منسجم درآمده است.

سهیم هری بیرومن در اساس عبارت از بازگشت به ایده‌های مارکس است، به ویژه در چند اول «کاپیتال» در مورد تقسیم و کاربرد ناشی ضمنی در فرایند تولید؛ تحولات صورت گرفته در پروسه کار و تباہ شدن ریزش‌های فرایند کار در اثر تجزیه آن؛ تمركز مهارت‌ها و دانش تولید در آثاره مرکزی مانند آن چه در مورد جنبش مدیریت ضمنی اشتغال افتاده کارگران به جای آن که به عنوان انسان‌های هشیار، خود در مورد شیوهی رفتار با مواد ابزار تصمیم بگیرند، کم و بیش تبدیل به اجزای ابزارهای فرایند کار ماشین گردیدند.

بخش‌های دیگری از تصویر کلی [گرایش کار سرمایه] هست که فکر می‌کنم ما تازه آغاز به حل موفقیت‌آمیزی شکل آن کرده‌ایم. مانند نقش جدید بازار مالی در ۲۰ سال اخیر. فرایند انباشت سرمایه، در شکل بندی منطقی و جدید سرمایه‌داری گرایش به بازماندن از حرکت دارد. اما به جای آن که مانند سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ موجب فروپاشی بازار مالی شود و منجر به یک رکود عمیق گردد که به مدت ۱۰ سال طول کشید و تنها توسط جنگ دوم جهانی نجات داده شد، در دیورن پس از جنگ این گرایش وجود داشته است که همان پدیده‌ی بازماندن از حرکت موجب بروز عکس‌العمل‌هایی در کشور بازار مالی گردد. آن چه هوکین شاهدش مستقیم عبارت از پدیده‌ی جدیدی است که سرمایه در آن به جای آن که به سمت تولید کالا و خدمات مفید رهنمون گردد بیشتر گرایش به آن دارد در راه سفته‌بازی و بازی با پول به کار افتد و بدین سبب‌های فرایند تولید، به‌طور مستقیم [از طریق میانجی‌گری] پول بسیار چنین پدیده‌ی همیشه وجود داشته و بخشی از نظام سرمایه از اغراض کار بوده است. در واقع همان گونه که مارکس به دقت اشاره می‌کند، نخستین اشکال سرمایه، در واقع سرمایه تجاری بوده است. یعنی پولی که حجج آن از طریق داد و ستد و بدون وارد شدن در فرایند تولید افزایش می‌یافت. کالا از آوازی می‌خوید. آن را به جای که کمپاسر است حمل می‌کند و [M پول] را گسترش می‌دهد و به صورت کم و کم می‌آورد M و M دو قطب فرایند انباشت سرمایه هستند بدون این که در این میان پروسه تولید دخالت کرده باشد. البته از نواختر قرن ۱۸ و سراسر قرن ۱۹، تولید صنعتی جای این پدیده را گرفته. اکنون اما دوباره وارد مرحله‌ی شدت‌گام که

تبدیل پول به پول بیشتر. به طور فزاینده‌ای بدون میانجیگری مرحله تولید صورت می‌گیرد ملازمین این پدیده رشد سرمایه‌آور و راه‌ها و بازارهای مالی است که هیچ ربطی به تولید واقعی ندارد و سمت و نشانه‌ای که این پدیده تا به اکنون به خود گرفته به راستی سرکوبه اور است و شدتگیری آن نیز روزانه است. این پدیده نیز سرمایه‌ام احتمالاً شکنجی از فروپاشی مبریده به خود را به وجود خواهد آورد این فروپاشی اما همان نوع فروپاشی نیست که پیش از این ناشتیه.

سرمایه‌داری همیشه در حال تغییر است. در واقع هیچگاه خود را تکرار نمی‌کند. همین آمیختگی و ادغام تولید و بازار مالی به صورت یک تئوری گسی فرایند سرمایه، چیزی است که تازه دوران کودکی خود را آغاز کرده است. هنوز هیچ‌جا برخورد درستی به آن نشده است. در نوشته‌های گیزا اشاراتی در این زمینه هست. در نوشته‌های مارکس نیز اشاراتی به این مسئله وجود دارد تفصیل و باز کردن این معتب امار، بی تردید ناچار می‌بایست به تاریخ وابسته باشد تا اوضاعی به وجود آید که در آن به تئوری جدید نیاز پیدا شود ما اکنون در چنین وضعی قرار داریم. من و هری (مگداف) این تصور احساس می‌کنیم که سن ما به جای رسیدن که دیگر از نظر فیزیکی جایگامی کافی برای دست و پنجه نرم کردن با این مسائل را اندازیم. آن چه تا دست ما بر می‌آید تشویق جویتر هاست به این که در این زمینه فکر کنند اما شاید به نوعی تئوری دست یابند. تحولات جدید فراوانی وجود دارد و ایده‌های جدید و دست‌های جدیدی در راستی این تحولات باید وجود داشته باشد. کاش دوباره جوان می‌شدم چرا که دوست دارم نقش در دست و پنجه نرم کردن با این مسئله داشته باشم.

پرسش: در حال حاضر سوسیالیسم را چگونه تعریف می‌کنید؟

سوسیالی: سوسیالیسم را به مثابه قطب مخالف سرمایه‌داری تعریف می‌کنم. من هیچ معیار انبوهایی برای آن تعیین نمی‌کنم. سوسیالیسم، بدیل یا آن دیگر واقعی است. آن چه مهم است به نظر من همین است.

پرسش: تصور می‌کنم هنگامی که شما مجله را در سال ۱۹۶۹ آغاز کردید، تعریف شما از سوسیالیسم، تصاحب عمومی قله‌های فرماندهی اقتصاد و تولید در راستی یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده بود.

سوسیالی: حدس می‌زنم حرف شما درست باشد. اما فکر نمی‌کنم این مسئله را بتوان چندی گرفت. فکر می‌کنم در مورد این که سوسیالیسم چه صورتی به خود خواهد گرفت باید دیدی کاملاً باز داشت. هر کس کوشش کند بگوید سوسیالیسم چه شکلی خواهد داشت اشتباه سختی مرتکب می‌شود یک چیز را می‌دانیم و آن این که سرمایه‌داری نخواهد بود فکر می‌کنم تمام آن چه ما را کس گفته است تقریباً در این حد بوده باشد.

پرسش: در سال‌های لاسخ دهه ۱۹۶۰

علی مطالبی را که از شما می‌خواندم نشان می‌داد که شما به این نتیجه رسیدماید که تعاریف پیشین - مالکیت عمومی و برنامه‌ریزی - کافی نیست. بخشاً به این دلیل که شما آن موقع بر این باور بودید که تصاحب عمومی قله‌های اقتصاد الزاماً جلو کار تولیدی کوچک و سبیره و شکنجین آن به صورت سرمایه‌داری تمام تیار را نخواهد گرفت. در اساس شما کوشش داشتید بر شکل بازار در جوامع مابعد انقلابی قائل آید. مایلم بدانم آیا متفکر شما در زمینه پیشرفت و تکامل بیشتری داشته است؟

سوسیالی: خیر، فکر نمی‌کنم ارزش آن را داشته باشد که وقت خیلی زیادی صرف کنم تا این مسئله را به صورت یک ایده محوری و مرکزی فرمول‌بندی شده درآوریم. من موافق این مسئله هستم. فکر می‌کنم این به این نکته اشاره می‌کند - که هر اقتصاد بازار به هر اندازه یک خطر است؛ مانند عفتونی است که کسرتش خواهد یافت. شما باید بازار را بیابید و شما نمی‌توانید معضله از آن احتراز کنید. اما اگر دست بالا بیاندکند در آن صورت آن چه در اروپای شرقی روی داد اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

پرسش: انقلاب کوبا از همان ابتدا از نظر ماتش رویو خیلی مهم بود وقتی شما در سال ۱۹۶۰ به آن جا رفتید فیدل کاسترو و چه گوارا در ملاقات کردید. برداشت‌های شما چه بود؟

سوسیالی: ما توسط دوستان و همکاران امریکای لاتینی خود که می‌شناخید و با آن‌ها در تماس بودیم به آن جا دعوت شدیم. موخسی که ما در آن موقع گرفتیم موخسی غیرعادی بود و آن هم این که کوبا یک انقلاب سوسیالیستی است و به نظر، آن موضع درست از آب درآمد. ما کاملاً شیفته این انقلاب شوکمند بودیم و شور و حرارت زیادی نسبت به آن داشتیم - گمان می‌کنم از روی ساده‌لوحی.

پرسش: هنگام انتشار کتاب شما در سال ۱۹۶۹ زیر عنوان «سوسیالیسم در کوبا» شما با احتیاط بیشتر برخورد می‌کنید و آن هم به این صورت که کتاب را با یعنی در مورد شیوه برخورد پدرو لارانه و دیوانسالارانه پایان می‌دهید. نظر شما در مورد تحولات کوبا از آن هنگام تا حال چیست؟

سوسیالی: آنان کاملاً محصور شده‌اند ولی ما بلوغ انقلاب کوبا را به مثابه ایندی آن تلقی نکردیم. ما عادت داشتیم موخسی بگیریم که سوسیالیست واقعی هیچ حق نداشتند بگیرند. من انقلاب کوبا را یکی از شوق برانگیزترین و امیدبخش‌ترین تحولات در آن روزها می‌دانستم و همیشه بر همین موضع خود باقی مانده‌ام. این‌ها موضوعات پیچیده‌ای هستند و نمی‌توان موضوع ساده‌انگارانه‌ای در موردشان گرفت. اما فکر نمی‌کنم هیچ‌گاه در هیچ موردی از موضع‌گیری‌های خود ندراره کوبا احساس پشیمانی کرده باشم.

پرسش: انقلاب چین نیز برای مجله اهمیت زیادی داشت. در سال‌های دهه ۱۹۶۰ مجذوب جنبه ضدتولکترگرای انقلاب فرهنگی شدید - چرا که

آن را چنین می‌دیدید. آیا از آن هنگام تا کنین عقیده شما درباره ما در کرده‌ای مشارکت [امریکا] در جوامع ما بدفالتی پیدا کرده‌است؟

سوسیالی: خیر فکر نمی‌کنم. تمام جریان انقلاب فرهنگی، و آموزش یا درس آن - یا هر چیز دیگری که می‌خواهید آن را بنامید - این است که شما نخواهید دوست یک شبه یا در عرض چند سال اشتراکتیوی به جای سرمایه‌داری برقرار کنید. این کار نیازمند یک دوره طولانی از مبارزه خواهد بود. از این جهت ما نو تفکلی می‌پویم که به راستی مسئله در آن کار کرده بود و با آن دست و پنجه نرم کرد و در این کار خود موفق نشد. با این همه آن آزمایش و کوشش بسیار راهگشای بود.

پرسش: فکر می‌کنید انقلاب فرهنگی به چه دلائلی ناموفق بود؟

سوسیالی: انقلاب فرهنگی مبارزاتی بود میان طرفداران زره‌نران سرمایه‌داری و طرفداران سوسیالیسم. در این تیرد و هروان سرمایه‌داری پیروز شدند. به نظر من [آن چه روی داد] چیزی جز این نیست. البته انواع و اقسام مشکلات وجود داشت و بسیاری مبارزات ویژه بودند که در جریان این انقلاب نقش بازی می‌کردند. اما فکر می‌کنم موضع ویلیام هینتون از همه به واقعیت نزدیک‌تر است. من کاملاً مطمئن نیستم که نظر من در مورد جزئیات امر همیشه درست باشد اما شیوه نگارش کنی او در مورد انقلاب فرهنگی | به نظر من تا حال بهترین نگارش بوده است.

پرسش: آیا تا حال به چین مسافرت کرده‌اید؟

سوسیالی: آری. در سال ۱۹۷۲ من و همسر من به اتفاق هری مگداف و همسرش به غنول معمان یک مؤسسه مربوط به دوستانان خارجی چین پیش از یکماه در چین گذرانیدیم. پذیرایی در رفتار با ما عالی بود و به راستی به ما خوش گذشت.

پرسش: آیا با ساتونیک تنگ ملاقات کردید؟

سوسیالی: نه، هیچ‌گاه با او ملاقات نکردیم. من یک بار او را در سال ۱۹۵۷ در اتحاد شوروی دیدم چنان نزدیک او بودم که می‌توانست او را لمس کند. در جریان یک جشن بزرگ به مناسبت چهلین سالگرد انقلاب اکثر بود مهمانان از گروهها و طبقات مختلف وجود داشت. یکی از این گروهها حدس می‌زنم عبارت از گروه وادیکال‌های غیرمزدمانی بود. من هم جزء آن‌ها دعوت شده بودم. در آن جشن خیلی خوب اما بد بزرایی شد. من پس از برگشت موخسی درباره آن نوشتم. این مطالب اما به هیچ‌رو از تغییر و تحول معضالی که پس از برگشت از چین نوشته برخورد نمود [نشد].

پرسش: مگر آن موقع چه نوشتید؟

سوسیالی: آوه، نوشته که به نظر من راهی که اتحاد شوروی می‌رود راه درستی است. بعداً ما در مورد شوروی موخسی گرفتیم که اشتقاقیست بود. در سال ۱۹۵۷ اما فکر می‌کنم هنوز خوش‌خیالی‌های

زیادی وجود داشت.

پرسش: آیا در مورد هیچ یک از موضوع گیری های خود در روزهای آغازین مجله احساس پشیمانی کرده اید؟ مثلاً سرمایه گاری که پس از مرگ استالین نوشیدید فکر می کند او را یکی از بزرگترین مردان تاریخ می خواند.

سوئیزی: چیزی شبیه آن خوب به نوسی او مرد بزرگی بود اما آن روی [جنبه ی زشت] خود را هم داشت. فکر می کند می بایست محتاط تر می بودید. اما فکر می کنم می بایست موضوع گیری های می کردید که تا حد زیادی آشکار و بی پرده بودند شما یا مطلق و یا مخالف آن رژیم ها. یعنی کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود بودید البته من می بایست خیلی تیزهوش تر، و دقیق تر می بودم و یا اطلاعات دقیق تری می داشتم. در این مورد تردیدی وجود ندارد اطمینان دارم که اکنون هیچ چیز را به همان گونه که در هر موقع درگذشت نوشته نتوانم نوشت. [اما] نمی خواهم به عقب برگردم و کوشش کنم آن مقالات را تغییر دهم.

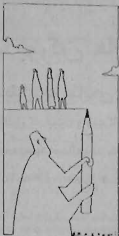
پرسش: آیا هیچ وقت به مقاله معروف اروینگ هو (Irving How) تحت عنوان «سبک جدید چپ گرای» در مجله (Dissent) که در آن شما را سر دست چپ های اقتدارگرا خوانده بود جواب دادید؟

سوئیزی: خیر. اما یکبار همراه اروینگ هو در یک برنامه در جایی شرکت کردم. آن چه به یاد دارم اینست که او این موضع را داشت که من خطرناک تر از همه هستم چرا که می دانم چه می گذارد اما باز هم از آن وحشتگدها دفاع می کند. ملاحظه می کنید [از نظر او] مقبیه چپ ها مشتاق فریب خوردند چونکه لا اطلاق آن را باور می گرفتند [در حالی که] خیلی زودتر از آن ما موافق منظر وب (Webb) وجود داشت سنتی بر ما پس که اتحاد شوروی یک جامعه ایده آل نوبن است. ما می بایست که کم چنین موضع گیری را پشت سر می گذاشتیم. اما نه با یک برخورد کامل؛ نه با تبدیل شدن به یک دشمن و پیوستن به جف مقابل. پیروزی از راه اول فکر می کند همیشه مشکل است اما مطلقا شوروی و اساسی است.

پرسش: و به نوعی منجر به دفاع از آن دولت ها می شد؟

سوئیزی: آری، کارلا درست است. **پرسش:** اردگاه سوسیالیسم واقعا موجود وجود داشت و شما نمی توانستید خود را در جایی بیرون از آن قرار دهید.

سوئیزی: راستش نمی دانم اگر در اردگاه دیگر بودم چه کار می کردم. شاید سر به نیست می شدم. نمی دانم با طرز تفکری که گمان دارم چگونه می توانم خود را با شرایط موجود وفق دهد. فکر می کنم شناس آوردن که همیشه در این جا بود، جایی که لاقق نوعی تقسیم از جهت آزادی بیان وجود دارد. ما در این کشور اما تنها از آن جهت خوش شناس تر بودیم و تنها به این خاطر پاس این



خوش شناسی را می دانیم که از آن [تقسیم] استفاده کردید. همه ی این ها اما مسائلی هستند که موضع گیری در موردشان مشکل است. من می دانم که شمار بسیار زیادی افراد در سراسر جهان بودند که اعتقاد داشتند حمایت از انقلابات در جاهایی که روی داده احمیتی اساسی دارد و ما هم در مجموع با آن ها موافق بودیم.

پرسش: اما باز هم به سال های دهه ی ۱۹۶۰ که می رسید انتقاد شما از اتحاد شوروی کارلا بزرگ و در مورد مسائل کارلا ماهوی بود و آن جا را نوعی جامعه ی طبقاتی جدید می خواندید.

سوئیزی: آری، بنا به شیوه ی فکری من، مشکل انقلابات فون بیست است که بیرون از پای سازمان یافته را به صورت یک طبقه به قدرت نرسانند. کاری که انجام دادند به قدرت رساندن احزاب انقلابی محکم سازمان یافته بود که تشکیل دهندگان آن عناصری از بخش های مختلف جامعه بودند. این احزاب از بیروپوزی سنتی صواب مالکیت کردند اما [جامعه را] از رابطه ی کار و سرمایه فی نفسه جدا نداشتند. آن ها دولت را به عنوان کارفرمای کارگران جای سرمایه داران خصوصی گذاشتند و انواع پوشمار سرمایه های را که در طول تاریخ سرمایه داری از یکدیگر استقلال پیدا کرده بودند به هم پیوستند و یکپارچه کردند. این البته، بدان معنا نیست که همه ی واحدهای سرمایه را تحت مدیریت واحدی قرار دادند. تنها به این صورت که مدیریت های مختلف و جدا از هم تابع قدرت [نیرویی] واحدی گردیدند که از آن پس قدرت [تجین] مرگ و زندگی به خود گرفت؛ قدرتی که بیش از این توسط نیروهای نامرئی دانشمندان بازار اعمال می گردید.

سپس این مسئله مطرح شد که حال این دولت را چه بایدیم. این دولت ها سوسیالیست نبودند اما آیا دولت های سرمایه داری بودند؟ از میان دیگر بحث ها، از جنبه من و شاول بنطایم درباره این

موضوع تبادل نظرهایی داشتیم که چند سال طول کشید. بنظایم فکر می کرد که اتحاد شوروی را باید یک جامعه سرمایه داری بنامیم. اما من فکر می کردم [سالیس کار] پیش فرض ها، استقالات و پیشدواری های را دارد تحلیل های خود می کشم که ناچار بر یافته ها و نتایج ما اثر خواهد گذاشت و موجب افشاشان فکری فراوانی خواهد شد. بنا به طرز تفکر من، قدرت نفوذ و امتیاز حکام شوروی، از مالکیت تروپک های خصوصی سرچشمه نمی گرفت بل که ریشه در کنترل و تسلط مستقیم آنان بر دستگاه دولتی و بنابرین بر کل سرمایه های اجتماعی داشت. شوروی در عین حال یک جامعه ی طبقاتی و نه سوسیالیستی - اجتماع که ادعا می کرد.

بود. هیچ یک از قوانین حرکت سرمایه [یعنی] قوانین مذهب عقاید با سرمایه داری را نداشت. به طور مثال در آن جا، چیزی مانند بیکاری مزمن موجود در غرب وجود نداشت. به نظر من ماسکوتاری دقیق آن جامعه هیچ تفاوت ضمنی و سهمی به وجود نمی آورد. بنابراین من شوروی را به طور نامعین [اسهمی] جامعه مابعدانقلابی خواندم. من بر این عقیده بودم که اکثر اعتراضات و گری های جامع بعد انقلابی را می توان در خصوص [کنشورهای آسیای] سرمایه داری نسبت به این جامع ریشه یابی کرد و شیوهی رفتار و ایدئولوژی حیات خاکمه شوروی، نتیجه ی یک مبارزه ی فرا مدت علیه دشمنان از نظر اقتصادی و نظامی بود.

پرسش: به نظر شما بزرگترین مشکلاتی که اکنون مارکسیسم با آن روبرو است کدامند؟

سوئیزی: ایده آل من نسبت به جنبش روشنفکری سوسیالیستی امروز چیزی است که می شود آن را آکادمیک گرایسی (Academicism) نامید این جنبش بیشتر در دنیای آکادمیک وجود دارد و بیشتر ضعف های دنیای آکادمیک را نیز با خود دارد. تقسیم بندی به رشته های مختلف، نوعی رشته های تخصصی. یک مارکسیست به نوعی قرار است همان کارهایی را انجام دهد که پژوهشگر آکادمیک انجام می دهد، مستهوی یا یک جهت گیری مارکسیستی. بنابراین اینان در نام انجام بسیاری کارهای تخصصی و مد روز آکادمیک به روایت مارکسیستی آن می افتند. به طور مثال اقتصاددانان مارکسیست گرایش دارند متخصص اقتصاد بر پایه ی روافضیات شوند چرا که اقتصاددانان بورژوازی رافضی گرا هستند. اینان به جای آن که تفسیر مجدد و رادیکالی از تجربه ی گرایش امریکا انجام دهند. کاری که فکر نمی کنم تا همین حالا خیلی پیشرفته باشد. دست به فعالیت هایی از آن نوع می زنند.

پرسش: بل، آیا فکر می کنید اکنون، در مقایسه با زمانی که مجله ما نشی رویور آغاز کردید به سوسیالیسم نزدیک تر بود؟

سوئیزی: خوب اگر قرار باشد سوسیالیسم به وقوع پیوندد اکنون به آن نزدیک تریم تا آن موقع [شدند]. پایان نامه ۱۹۹۱